



فهرست مطالب

۲.....	مقدمه
۲.....	شروط صحت بيع اصنام
۳.....	واقعی بودن شرط عدم ترتب عبادت بر صنم
۳.....	مانعیت ترتب عبادت سواء كان بالمباشرة أو بالواسطة
۳.....	تکسب به اصنام در موارد عدم منفعت محله به قصد اتلاف آن‌ها
۴.....	طرق تصحیح تکسب به ما لا منفعت محله
۴.....	طریقه اول: تکسب به نحو اجاره یا جعالة
۴.....	طریقه دوم: تعلق بيع به ماده صنم و عدم ترتب عبادت بر آن
۵.....	طریقه سوم: تعلق معامله به حق اختصاص
۵.....	بحث اخلاقی



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در ذیل عنوان تکسب به اصنام، دو بحث وجود دارد. بحث اول در مورد اصنام و هیاکل عبادت می‌باشد که اقسام شانزده‌گانه که هشت قسم آن رایج‌تر است، بررسی شد و حکم هر قسم بیان شد. بحث دیگری که در ذیل این عنوان مطرح شد، بحث نمادهای باطل بود که اقسام چهارگانه آن بررسی شد. نکات دیگری در ذیل این عنوان وجود دارد که به بیان آن‌ها می‌پردازیم.

شروط صحت بیع اصنام

همان‌طور که در جلسات قبل بیان شد، ادله حرمت بیع اصنام و هیاکل عبادت اطلاق ندارند و شامل برخی صور بیع اصنام و هیاکل عبادت نمی‌شوند و این صور از حرمت بیع اصنام و هیاکل عبادت استثناء می‌شوند. در صورتی که در معامله صنمی، این سه قید و شرطی که در ادامه ذکر می‌شود، وجود داشته باشد، آن معامله صحیح و جایز است.

۱. شرط و قید اول آن است که آن صنم و بت از مظان عبودیت و پرستش خارج شده باشد.

۲. شرط دوم این است که آن بت از نماد بودن شرک و دین باطل خارج شده باشد.

۳. شرط سوم هم این است که بعد از خروج از مظان پرستش و نماد بودن، دارای منفعت محله عقلائی باشد.

هرگاه بت و صنمی دارای سه شرط فوق بود، خرید و فروش آن به لحاظ تکلیفی جایز و به لحاظ وضعی صحیح است و ادله حرمت و بطلان بیع صنم شامل این صورت نمی‌شوند و طبق اطلاقات احل الله البیع و اوفو بالعقود، بیع این صنم جایز و نافذ است و اگر شرط اول و دوم را دارا بود یعنی بر آن عبادتی مترتب نباشد و از نماد بودن هم خارج شود ولی دارای منفعت عقلائی نبود، بیع آن به لحاظ تکلیفی جایز ولی به لحاظ وضعی باطل می‌باشد چون بیع هر چیزی که دارای منفعت محله عقلائی نباشد، باطل است البته ناگفته نماند مراد از عدم حرمت تکلیفی بیع، عدم حرمت قبل از معامله می‌باشد ولی اگر آن صنم را مورد معامله قراردادند طبق قاعده حرمت اکل مال به باطل، تصرف در آن حرام می‌باشد.



واقعی بودن شرط عدم ترتب عبادت بر صنم

همان‌طور که بیان شد اگر صنم و بت در مجرای عبودیت و پرستش قرار بگیرد و بر آن عبادت مترتب شود بیع و معامله آن حرام و باطل می‌باشد و در غیر این صورت جایز می‌باشد. حال سؤالی که در اینجا وجود دارد این است که این شرط عدم ترتب عبادت و پرستش، یک شرط واقعی است و یا اینکه شرط قصدی و یا علمی است و وجود علم به ترتب پرستش و عبادت مانعیت دارد و اگر علم به عدم ترتب عبادت داشتیم ولی علم ما مطابق با واقع نبود در این صورت هم معامله جایز و صحیح است؟ آنچه مستفاد از ادله حرمت و بطلان بیع صنم و هیاکل عبادت است، این است که ملاک و شرط عدم ترتب عبادت در صحت، ملاک و شرط واقعی می‌باشد و شرط علمی و قصدی نمی‌باشد و اگر بعد از معامله این صنم در مجرای عبادت واقع نشود معامله صحیح است و علم به عدم ترتب موضوعیتی ندارد بلکه طریق الی الواقع و کاشف از واقع می‌باشد. همچنین تعبیر دیگری هم که در کتاب مکاسب محرمه شیخ در ذیل این بحث وجود دارد مانند وثوق به دیانت خریدار و عدم عبادت بت نیز موضوعیت ندارند بلکه طریق الی الواقع می‌باشند و آنچه شرط است و مهم می‌باشد، عدم ترتب عبادت فی الواقع می‌باشد. ثمره این مطلب وقتی ظاهر می‌شود که اگر علم به عدم ترتب عبادت مطابق با واقع نبود و صنم در مسیر عبادت و پرستش واقع شد، این معامله به لحاظ وضعی باطل می‌باشد و ثمن باید به خریدار عودت داده شود و اگر مجهول است ثمن حکم مجهول‌المالک را پیدا می‌کند و اتلاف بت واجب کفایی می‌باشد و ماده آن را هم باید به مالک آن داد.

مانعیت ترتب عبادت سواء کان بالمباشرة أو بالواسطة

نکته دیگری هم که در ذیل این بحث وجود دارد این است که در مانعیت ترتب عبادت و پرستش در صحت و جواز معامله، بین ترتب بالمباشرة و ترتب بالواسطة تفاوتی وجود ندارد و حتی اگر خریدار به آن بت پرستش نکند ولی آن را به اشخاصی که از بت جهت عبادت و پرستش استفاده می‌کنند، بفروشد بازهم معامله باطل و حرام می‌باشد.

تکسب به اصنام در موارد عدم منفعت محله به قصد اتلاف آن‌ها

بحث دیگری که در ذیل بحث تکسب وجود دارد این است که حکم تکسب به اصنام در مواردی که منفعت محله ای در آن‌ها وجود ندارد و بیع آن‌ها جهت اتلاف و از بین بردن آن‌ها می‌باشد، چیست؟ گاهی دولت‌ها یا شهرداری‌ها یا تشکلهای دیگر، داروهای فاسد و یا مواد خوراکی فاسدی که در بازار موجود می‌باشد را جهت از بین بردن آن‌ها و



اینکه به واسطه خوردن آن‌ها افراد دچار بیماری نشوند، خریداری می‌کنند که در این موارد، منفعت محله عقلائی در این داروها و مواد خوراکی وجود ندارد و درواقع نفعشان در عدم انتفاع به آن‌ها می‌باشد و یا اینکه برای جمع‌آوری حیوانات موزی از سطح شهر و از بین بردن آن‌ها این حیوانات را خرید و فروش می‌کنند که نه تنها نفعی در این حیوانات وجود ندارد بلکه دارای ضرر هم می‌باشند. تکسب به بت‌هایی که یا عبادت می‌شوند و یا نماد باطل می‌باشند به جهت از بین بردن آن‌ها از همین موارد می‌باشد. از آنجاکه ملاک در صحت بیع کالا و شیئی وجود منفعت محله عقلائی در آن شی می‌باشد و در این موارد این منفعت محله عقلائی وجود ندارد. علی‌القاعده باید حکم به بطلان تکسب شود اما در این موارد به صحت معاملات فتوا داده شده است.

طرق تصحیح تکسب به ما لا منفعت محله

در تصحیح بیع در این موارد توجیهات و طرق و صوری بیان شده است که البته برخی از آن‌ها عام است و بر همه موارد قابل تطبیق می‌باشد و برخی از آن‌ها در برخی موارد قابل تطبیق می‌باشد.

طریقه اول: تکسب به نحو اجاره یا جعالة

صورت و طریق اول در تصحیح تکسب این است که تکسب به این موارد به نحو جعالة و یا اجاره صورت بگیرد به این صورت که مبلغی جهت پرداخت اتلاف بت و یا داروهای فاسد و یا حیوانات موزی پرداخت شود و یا اینکه به نحو جعالة بگوید هر شخصی این اتلاف را انجام دهد مبلغی به او پرداخت می‌شود. در این صورت تکسب به موارد فوق صحیح می‌باشد چون در اجاره و جعالة تکسب به عمل تعلق می‌گیرد نه بت و یا داروهای فاسد و این عمل به لحاظ عقلائی و شرعی دارای ارزش می‌باشد. هرچند اتلاف بت واجب است اما چون واجب توسلی و کفایی است، اجرت بر آن اشکال ندارد.

طریقه دوم: تعلق بیع به ماده صنم و عدم ترتب عبادت بر آن

طریقه دومی که در تصحیح بیع و تکسب به صنم وجود دارد این است که معامله و بیع بر ماده صنم واقع شود و سپس هیئت آن از بین برده شود. البته این طریق و صورت در صورتی می‌باشد که ماده بت جدای از هیئت دارای ارزش و قیمت باشد. بنا بر آنچه قبلاً در بررسی صور بیع اصنام بیان شد در صورتی که ماده دارای ارزش باشد و عبادت هم بر



آن مترتب نشود معامله صحیح و جایز می‌باشد و در محل بحث هم فرض بر این است که صنم به قصد از بین بردن آن معامله می‌شود و در مسیر پرستش و عبادت قرار نمی‌گیرد.

طریقه سوم: تعلق معامله به حق اختصاص

طریقه و صورت سومی که در تصحیح بیع ذکر شده است، این است که هرچند ماده دارای ارزش نیست اما در برخی موارد حق اختصاص وجود دارد و معامله هم به آن حق تعلق می‌گیرد و بیع صحیح می‌باشد. در برخی موارد اموری در ملکیت انسان واقع نمی‌شوند ولی به نحوی در حوزه حیات انسان قرار می‌گیرند که در این موارد برای انسان حق اختصاص به آن‌ها وجود دارد در مورد بت هم هرچند به ملکیت انسان در نمی‌آید اما چه بسا بتوان گفت در مورد آن حق اختصاص وجود داشته باشد که در این صورت بیع صحیح است و فرض هم بر این است که در مجرای عبادت واقع نمی‌شود. در مورد حق اختصاص به تفصیل بحث خواهد شد اما به طور اجمال یکی از طرقی است که در تصحیح بیع بیان شده است.

بحث اخلاقی

در خطبه پنجاه و دو نهج البلاغه امام علیه السلام در ابتدا اشاره‌ای به تصرم و ناپایداری دنیا همراه با استعارات بسیار زیبایی کردند و فرمودند ندای مرگ در این دنیا طنین افکن است و بعد اشاره کردند که این ناپایداری و زوال‌پذیری حاکم بر دنیا و نعمت‌های آن موجب می‌شود که در این دنیا نعمت خالص‌های وجود نداشته باشد. همه نعمت‌ها در این دنیا مکدر به نعمت‌ها است و همه شیرینی‌ها آمیخته با تلخی‌ها است. امام علیه السلام در ادامه خطبه می‌فرماید «فَازْمِعُوا عِبَادَ اللَّهِ الرَّحِيلَ عَنْ هَذِهِ الدَّارِ الْمَقْدُورِ عَلَى أَهْلِهَا الزَّوَالُ» عزم‌تان را بر کوچ از این دنیا جزم بکنید، عزم بر کوچ داشته باشید. این نکته مهمی است که اشاره به مرگ اختیاری و حرکت اختیاری دارد. گروه زیادی از انسان‌ها در این عالم هستند که بدون اختیار بر قطاری که روبه مرگ و فنا و نابودی می‌رود، سوار شده‌اند اما کسان معدودی هستند که آگاهانه سوار بر قطار شده‌اند و می‌دانند که کجا می‌رود. حضرت در ابتدا به اینکه این دنیا ناپایدار است و دنیا ناخالص است و نعمت‌های دنیا ناب نیست، آگاهی می‌دهند و بعد می‌فرمایند «فَازْمِعُوا عِبَادَ اللَّهِ الرَّحِيلَ» تصمیم به کوچ بگیرید رحیل الی الله را انتخاب بکنید اگر کسی این آگاهی را داشته باشد و انتخاب بکند، ارزش دارد. «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ» یعنی همانی که در آن لذت و حیات است در عین اینکه حیات است مرگ نیز می‌باشد. در این عالم حیات و مرگ در آمیخته به یکدیگر هستند. این قانون عالم است اما اینکه کسی از قانون طبیعی بیرون بیاید و آگاهانه به



سمت مرگ برود، دارای ارزش می باشد. این شبیه همان موت اختیاری است که عرفا می گویند و کسی می تواند موت اختیاری را به آن معنا داشته باشد که آگاهی به کوچ و حرکت در وجود او تجسد یافته باشد. «فَازَمِعُوا عِبَادَ اللَّهِ الرَّحِيلَ عَنْ هَذِهِ الدَّارِ الْمَقْدُورِ عَلَى أَهْلِهَا الزَّوَالُ وَ لَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ وَ لَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ». در این رحیل و کوچی که شما برگزیده اید و عزم بر این کوچ دارید و می دانید که کوچ می کنید، آگاه و مصمم به این سلوک هستید، همه جا این فکر و اعتقاد بر وجود و جان و روح شما حاکم است هیچ وقت غفلت نمی کنید مخصوصاً وقتی که کسی از چهل سال عبور کرد به هر حال یک سراسیمگی شروع می شود آن وقت کسی فکر هم نکند بالاخره ده یا پنج سال دیگر باقی مانده اگر این فکر بر شما حاکم شد «وَ لَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ» یعنی املها و آرزوها بر شما سوار نشود نه اینکه آرزو نخواهید داشت، این یک امر طبیعی است که آرزوها در انسان ها وجود دارد اما اینکه این آرزو بر ما سوار بشود و زمام امر ما را در اختیار بگیرد این چیز خطرناکی است.

این دو قاعده بود دنیای ناپایدار و پایان پذیر و دوم دنیایی که در همان حیات او مرگ است. در نعمت او نعمت است. در شیرینی او تلخی است. ناپایداری و ناخالصی است. نباید به این دنیا دل بست بلکه باید عزم رحیل داشت و برای عزم رحیل برای اینکه سبک باشید و راحت بروید، نباید آرزوها بر شما حاکم بشود «وَ لَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ وَ لَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ» آرزوها شمارا به این سمت و آن سمت نرود و امید به بقاء بر شما طولانی نشود یعنی دل به طول آمد نبندید. این آمدی که پیش روی شما است طولی ندارد و شمارا از خدا غافل نکند. این یک سیر زیبایی است که در این خطبه انجام شده و به دو ویژگی این عالم اشاره شده و نتیجه گرفته شده است که اگر دنیاشناسی ما درست باشد نباید حس ماندگاری برای ما وجود داشته باشد. در عالم ناپایدار و ناخالص، نباید کسی در این حس ماندگاری باشد. عالم ناپایدار و ناخالص است و شما هم نباید احساس ماندگاری بکنید و برای اینکه احساس کوچ بکنید نه توقف، باید آرزوها که شمارا ماندگار می کند از خود دور بکنید این قانون عالم و راه سعادت و کمال بشر است. «قَالَ اللَّهُ لَوْ حَنَّتُمْ حَنِينَ أَلْوَلِّهِ الْعِجَالِ وَ دَعَوْتُمْ بِهَدِيلِ الْحَمَامِ وَ جَارْتُمْ جُورًا مُتَبَتِّلِي الرُّهْبَانِ وَ خَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ» چند مثال می زند که مطلب را روشن تر بیان کنند. روح این جملاتی که حضرت به زیبایی بیان کرده اند، این است که اگر همه وجودتان را بدهید و همه وجودتان را هزینه بکنید برای اینکه در مسیر تقرب الی الله قدم بردارید باز هم کم است آن قدر قربت الی الله ارزش دارد و غایة القصوای ارزشمند است که اگر همه وجود آدم هزینه بشود، برای اینکه پا بر آن نردبان بگذارد و در آن مسیر پیش برود باز هم کم است. این روح کلام امیرالمؤمنین است آن قدر هدف بلند است و آن آرمان دارای ارزش است که اگر همه وجود ما هزینه بشود باز هم کم است حضرت این قاعده را با بیان های زیبایی ذکر می کنند. بعد از اینکه علائم دنیا و آن دو نکته را فرمودند و راه حرکت را ذکر کردند، ترغیب به این مطلب می کنند که



هرچقدر کار بکنید، باز کم است در این مسابقه هرچقدر توان بگذارید، باز هم کم است برای اینکه آن هدف، بی پایان است حضرت چند استعاره و کنایه آورده است. استعاره و کنایه اول این است که فوالله به خدا سوگند اگر بسوزید و ناله کنید مثل مادران بچه مرده، «الْوَلَّه» جمع واله است یعنی زنان متحیر «الْعَجَال» هم شترانی است که فرزندشان را از دست می دهند. می فرمایند اگر مثل مادران فرزند ازدست داده و شترانی که بچه هایشان را ازدست داده اند ناله بکنید، معلوم است مادری که بچه اش را از دست می دهد چه ناله سوزناکی دارد، یکی از بزرگان برای مرحوم قاضی نامه نوشتند که راهی برای من نشان بده که من اهل سوزوگداز بشوم، ایشان در جواب می فرمایند سوزوگداز آموختنی نیست، کسی به مادر فرزند ازدست داده، آموزش نمی دهد که چگونه سوزوگداز داشته باشد و ناله کند حضرت در اینجا می فرمایند که اگر مثل مادران بچه مرده بسوزید و بنالید و آه سر بدهید و آن طور که کبوتر نر و ماده که علقه ویژه ای باهم دارند وقتی جفتش از او جدا می شود می سوزد و آه و ناله خاصی سر می دهد، حضرت می فرمایند اگر مثل مادر بچه مرده بسوزید و بنالید «وَدَعَوْتُمْ بِهَدِيلِ الْحَمَامِ» و آه سر دهید مثل کبوتری که جفتش را از او جدا کرده اند و به داد و فریاد پیردازید مثل راهبان عزلت گزیده در کوه ها کسانی که رهبانیت را انتخاب کرده و خود را متفرق به عبادت کرده اگر این طور بسوزید و بنالید و فریاد بزنید و آه سر بدهید «وَخَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» اگر همه اموال و اولاد را کنار بگذارید و به سمت کوه ها روید و به عبادت پیردازید برای اینکه «الْأَوْلَادِ التَّمَسُّ الْقُرْبَةَ إِلَيْهِ فِي ارْتِفَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ أَوْ غُفْرَانٍ» همه این کارها را بکنید برای اینکه یک درجه در مسیر عبودیت خدا بالاتر بروید یا یک گناه که در نامه اعمال شما ضبط شده بخشوده شود، اگر مثل مادر بچه مرده بنالید و مثل کبوتر که جفتش از او جدا شده بسوزید و مثل راهبان عزلت گزیده فریاد بزنید و عبادت بکنید و اگر همه اهل و مال و اولاد را رها بکنید و به عزلتی پناه ببرید تا خدا را عبادت کنید، این همه بسوزید برای اینکه یک گناه از شما بخشوده بشود «لَكَانَ قَلِيلًا» باز هم کم است. از این قشنگ تر نمی شود عظمت یک هدف و مسیر را تبیین کرد. این کار امیرالمؤمنین است و اعجاز بیان ایشان است. «لَكَانَ قَلِيلًا فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ وَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ» این در مقابل ثوابی که من برای شما انتظار می کشم و برای دفع عقابی که برای شما از آن می ترسم، باز هم کم است. باز هم بر این می افزایند «و [بِاللَّهِ] تَاللَّهِ لَوْ انْمَأَتْ قُلُوبُكُمْ انْمِيَاءًا» اگر دل و قلب شما ذوب بشود و آب بشود «وَسَأَلْتُ عِيُونَكُمْ مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنْهُ دَمًا» و چشم شما از ترس و رغبت و هیبت خدا اشک بیارد. و به درازای دنیا هم عمر بکنید و در طول عمر دنیا، دل شما ذوب بشود و چشم شما اشک خون بیارد این اعمال شما در مقابل شکر نعمت های خدا باز هم کم است «ثُمَّ عَمَّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ مَا جَزَتْ أَعْمَالُكُمْ عَنْكُمْ وَلَوْ لَمْ تُبْقُوا شَيْئًا مِنْ جُهْدِكُمْ أَنْعَمَهُ عَلَيْكُمْ الْعِظَامَ وَ هَدَاهُ إِيَّاكُمْ لِلْإِيمَانِ» از اینکه خدا نعمت های بزرگ به شما داد و شمارا به سمت ایمان هدایت کرد باز کم است. این شش تعبیری بود که اینجا آمد اگر مثل مادر بچه مرده، مثل



شماره شصت: ۱۱۷۱

کبوتر جدا شده از جفت و مثل راهبان عزلت گزیده و مانند کسی که همه چیز را رها کرده و به بیابان رفته بسوزید و اگر دلتان آب بشود و چشمتان اشک بار از خون بشود در مقابل یک درجه به پیش رفتن و از عذابی دور شدن و شکر نعمت های خدا باز کم است.